

سیک کسب و کار



روایتی از حلال و حرام این روزهایمان

حبیب خدا باش و برای خودت هیزم آتش جمع نکن!

■ مریضه بامیری

روزی حلال ضامن خوشبختی و سعادت آدم‌هاست و در اسلام به آن سفارش بسیاری شده و دوری از آن موجب هلاکت و بدبختی است. قدیمی‌ها به آن اعتقاد زیادی داشتند، آنهایی که کاسب بودند هر روز سحر بیدار می‌شدند و رزق‌شان را از حضرت حق طلب می‌کردند.

هر کس به سهم خود قانع بود.

به بنده خدا رحم می‌کرد تا خدا به او رحم کند. مقابل کوچه را آب و جارو می‌کرد. کر کره را با گفتن الهی به امید تو بالا می‌زد و برای کاسبی خود قاعده و قانون داشت. مثلاً مشتری اول صبح و دم‌غروب برایشان

قداست داشت و به آنها تخفیف می‌دادند.

در هر بازار یک صندوق قرض‌الحسنه بود که کار گرفتار ها راه می‌افتاد. آبروی بندگان خدا حفظ می‌شد. کم‌کم اقتصاد دست جوان ترها افتاد. آنها خیلی به رسم و رسوم تجارت مثل پدران خود پایبند نبودند. برای خودشان قوانین خاص وضع کردند و در یک رقابت عجیب به کسب

روزی پرداختند.

کم‌کم کاسبی و معامله شده راه و رسم خیلی از آدم‌ها. هر کس را دیدیم یک ماشین حساب در دستش بود و سود معاملتش را حالا هر چه که بود، حساب می‌کرد. تا اینجا ی کار مشکلی نبود.

■ حاج محمود شکر را به قیمت قیل می‌فروشد

صبح زود مقابل مغازه آدم زیادی صف کشیده و منتظر فروش اجناس هستند. حاج محمود وقت سر خراندن ندارد و گاهی به خاطر ازدحام حساب و کتاب از دستش در می‌رود.

مغازه‌اش یک ده که قدیمی است با دکوری قدیمی تر که کمتر جوانی را ترغیب می‌کند از آنجا خرید کند، ولی بعضی روزهای خاص آنجا غلغله می‌شود. با کنج‌کاری علت شلوغی را از زنی میانسال که در نوبت ایستاده، می‌پرسم. شکوفه قرآنی با روپی گشاده می‌گوید: حاج محمود از کسبه قدیم این محله است.

خدا را شکر اهل خدا و پیغمبر است. حالا که همه جا شکر نایاب شده و با قیمت بالا می‌فروشند، حاج محمود اعلام کرده چند کیسه شکر از خرید قیل در انبارش مانده و می‌خواهد بفروشد.

با همان قیمت! طبیعی است که سرش شلوغ باشد. او وقتی هیچ‌کدام از این هابیرها در محل وجود نداشت کاسبی می‌کرد. هوای دارا و ندار را داشت. نمی‌گذاشت آبروی کسی برود.

یک دفتر داشت و هنوز هم دارد که جنس نسیم می‌دهد. خیلی‌ها که باسع‌شالا تنگ است بدون اینکه کسی جز حاج محمود اسم و رسمشان را بداند جنس نسیم می‌خرند.

حتی خیلی وقت‌ها آن را یادداشت نمی‌کند. یک بار به او گفتم حاجی اگر نسیم دادی و طرف برنگشت چه می‌کنی؟ خندید و گفت: آن‌شالله که می‌آورد، ولی اگر نیاورد لابد دستش تنگ بوده و هنوز گرفتار است.

من با خدا معامله کرده‌ام پس سودم را جای دیگر می‌ستانم.

حالا شما فکر کنید نان این حاج محمود می‌تواند حرام یا شبهه‌ناک باشد؟ او با همین زحمت و در آمد کم توانسته سه تا از بچه‌هایش را به بهترین دانشگاه‌ها بفرستد.

من که می‌گویم این همه نظر لطف به خاطر لقمه حال‌لی است که سر سفره می‌برد.

خدا می‌داند. روزی چند نفر به ظاهر با دل‌لشان دعایش

قصه زندگی

آدم‌های پولدار از روز اول پولدار به دنیا نیامده‌اند و همیشه والدین پولداری نداشته‌اند که به آنها تکیه کنند.

داشتن علم و شم اقتصادی نکته اصلی این پیروزی‌هاست. این روزهای سخت اقتصادی را فقط می‌شود با درایت و برنامه‌ریزی صحیح پشت‌سر گذاشت.

کاری که بعضی آدم‌ها بلد هستند و حتی در این شرایط هم به پیشرفت و سرمایه‌گذاری فکر می‌کنند و عده‌ای نابله، ناشیانه در آمد خود را صرف روزمرگی‌ها می‌کنند و به قول معروف همیشه هشت‌شان گروی نه‌شان است. لابد شما هم در دوست و آشنا دارید کسانی را که مدام پول قرض می‌گیرند.

با وجود یک حقوق ثابت همیشه کمیت زندگی‌شان لنگ است و با کوچک‌ترین تلنگری به دیگران محتاج می‌شوند. اینها از جمله مردمانی هستند که میانه‌ای با پس انداز ندارند.

در حال زندگی می‌کنند و نگاهی به آینده پیش رو ندارند. به همین دلیل سعی دارند امروز را خوش زندگی کنند و سنگ فرادی نیامده را به سینه نزنند.

تمام در آمد خود را تا قرن آخر خرج می‌کنند و وقتی یک پس لرزه کوچک اقتصادی برایشان رخ می‌دهد، دست و

د

استرس مال حرام و نگرانی از نارضایتی مردم خواب را از انسان می‌رباید و همیشه فرد را در یک اضطراب و ترس نگه می‌دارد. وقتش رسیده کمی خودمان به یکدیگر واول از همه به خودمان رحم کنیم. وقتی می‌خواهیم سر کسی کلاه بگذاریم یا کم‌فروشی کنیم، یادمان بیايد که خدا ناظر بر اعمال ماست و نمی‌توان سر او را را بشیره مالید. او روی حق‌الناس حساس است و سفارش کرده از آن نمی‌گذرد



هر دواهل کاسبی بودند فقط شیوه‌ها فرق می‌کرد که آن هم به خاطر تفاوت نسل بود. ولی کم‌کم گرانی‌ها که زیاد شد و گذران زندگی به خیلی‌ها فشار آورد، کسبه فکر دور زدن مشتری‌ها افتادند. کالا قاچاق و احتکار کردند و در معامله تقلب کردند و در نهایت روزی خود را به حرام آلودند. از همان موقع لقمه حرام به جان آدم‌ها افتاد و چرخه روزی حرام دومینوار میان مردم چرخید. چه آنکه ظلم می‌کرد و حق می‌خورد چه آنکه حقش خورده می‌شد به خوردن حرام عادت کردند. در حال حاضر برای خیلی‌ها کسب در آمد به هر قیمتی مهم‌تر از آن است که بدانند لقمه‌شان حلال است یا آغشته به حرام.

حالی که کاسب باید حبیب خدا باشد.

■ **حالمال بد است چون حلال نمی‌خوریم** سبیده همراه، ۳۰ ساله می‌گوید: دختر من کلاس سوم است و امسال باید غیرحضوری از طریق شاد درس بخواند. اسمش در لیست شاد هست، ولی اگر شاد قلم یا عکس از آموزش معلم دیدید ما هم دیده‌ایم.

او اصرار دارد بچه‌ها را حضوری درس بدهد. بی‌خیال ۱۶ نفری که در خانه هستند و کلاس نمی‌روند!

بعد از تحقیق دانستم این معلم در شرف بازنگستگی است و برایش آموزش بچه‌های مردم مهم نیست. به نظر من در شرایطی که همه به کمک هم نیاز داریم و باید گرهی از یکدیگر باز کنیم این جور در آمده‌ا و اقا حرام است. درست مثل همان‌هایی که ماسک احتکار کردند یا هر روز گوشی دستشان است که بفهمند کدام جنس نایاب شده تا همان را احتکار کنند و با قیمت بالاتر به خورد ملت بدهند، اصلاً چرا راه دور برویم همین که برای یک لقمه نان هزار و یکی دروغ می‌یافیم و سر یکدیگر کلاه می‌گذاریم، یعنی حرام اندر حرام. وقتی خیلی‌ها خمس مالشان را نمی‌دهند، یعنی مالشان حرام است. وقتی در معاملات تقلب می‌کنند، نان‌شان حرام است. وقتی زمینی را هم‌زمان به چند نفر می‌فروشند و عین آب خوردن کلاه می‌گرداند، یعنی نشان حرام است. ندان‌مان مزه کرده است. به همین دلیل هر روز آرامش روانی‌مان کمتر و مشکلات و بیماری‌های روحی روانی در جامعه زیاد می‌شود.

استرس مال حرام و نگرانی از نارضایتی مردم خواب را از انسان می‌رباید و همیشه فرد را در یک اضطراب و ترس نگه می‌دارد.

وقتش رسیده کمی خودمان به یکدیگر و اول از همه به خودمان رحم کنیم. وقتی می‌خواهیم سر کسی کلاه بگذاریم یا کم‌فروشی کنیم، یادمان بیايد که خدا ناظر بر اعمال ماست و نمی‌توان سر او را را بشیره مالید. او روی حق‌الناس حساس است و سفارش کرده از آن نمی‌گذرد.



هیچ کدام پولی برای تمدید بیمه نمی‌دهند. من پس‌انداز‌هایم را رو کردم و او حسابی خوشحال شد. بیمه را تمدید کرد، هم در طول سفر پول دستمان بود، هم خیالمان راحت

هر دو غریب بودیم و بهترین فرصت بود برای رفتن به خانه پدری، ولی درست عصر همان آخرین روز اداری دانستیم بیمه ماشین‌مان تمام شده و ما نمی‌توانیم سفر برویم.

هیچ کدام پولی برای تمدید بیمه نداشتیم و قیافه همسرم دیدنی بود. من پس‌انداز‌هایم را رو کردم و او حسابی خوشحال شد. همان روز هم بیمه را تمدید کرد، هم در طول سفر پول دستمان بود، هم خیالمان راحت.

سیک قناعت



ولخرجی هنر نیست

وقتی زنان

صندوق پس‌انداز خانوار می‌شوند

■ مهسا مهاجر

یکی از نکات حائز اهمیت در زندگی مشترک نقش زنان در پس‌انداز کردن و صرفه‌جویی است. این نقش در قدیم‌ها خیلی پررنگ بود و به نظر می‌رسد در اوضاع اقتصادی کنونی بار دیگر باید احیا شود. در این گزارش این موضوع را با چند بانو به اشتراک گذاشته و نظرات آنان را جویا شده‌ایم.

■ تمام فکر و ذکرم خرید خانه است

راحله فلاح/ ۳۷ ساله/ خانه‌دار

این روزها پس‌انداز کردن هنر می‌خواهد. باید خیلی جاها پا روی دلت بگذاری و اگر خواستات خیلی مهم نیست، بی‌خیالش بشوی.

مثلاً اگر خیلی اهل سفر هستی در این دوره سخت باید آن را کم کنی و پول سفر را به زخم‌های دیگر زندگی بزنی. اگر وسایلی زندگی‌ات آپرومند است دست از خرج ترافی‌های بیپهوه برداری و مدام با مد روز دکوراسیون عوض نکنی. خرید کردن عشق همه زن‌های ایرانی است.

وقتی پاساژ یا مرکز خرید می‌روند حال دلشان خوب می‌شود. حتی اگر خرید نکنند ولی من با شناختی که از خودم دارم سعی می‌کنم این میل را کنترل کرده و کمتر به این جور مراکز بروم.

خریده‌ای ضروری را از همین مغازه‌های دم‌دستی انجام می‌دهم تا به قول معروف چشم نبیند و دل نخواهد.

اگر بروی و دلت چیزی خواست یا باید افسوس بخوری یا شرم‌مندی فرزند را تحمل کنی یا باید بختری و آن قول و قرارهای مالی که با خودت گذاشته‌ای را فراموش کنی، اگر کسی برای پس‌انداز‌هایش اراده و هدف داشته باشد راحت می‌تواند از نیازهای غیرضروری بگذرد و خیلی جاها پا روی دلت بگذارد.

به نظر من ولخرجی کردن هنر نیست. من می‌خواهم از شر مستأجری خلاص شوم و چند سال است که این هدف اول و آخر من و همسرم است.

وقتی به لذت صاحبخانه شدن فکر می‌کنم از خیر تغییر دکوراسیون. یا فلاں مهمانی ... می‌گذرم.

■ قرض الحسنه به دام رسید

حبیبه گرمی / ۲۲ ساله/ کارمند شرکت خصوصی

اوایل می‌گفتم من یک زن جوانم. الان دلم می‌خواهد شیک بپوشم و تفریح کنم.

وقتی پا به سن گذاشتم و بچهام بزرگ‌تر شد دیگر حتی اگر پول داشته باشم شاید مثل الان ذوقی برایم نمانده باشد.

پس انداز خوب است ولی به اندازه. نمی‌شود که مدام برای آینده‌ای که معلوم نیست چه می‌شود امروزت را خراب کنی. آدم باید زندگی کند. این طرز فکر من بود. بارها مادرم سعی کرد قانعم کند کمی پس‌انداز کنم، ولی من گوش نادم.

بارها تمرین کردم، ولی هر بار کمی که جمع می‌شدن را خرج می‌کردم تا اینکه به اصرار می‌خواهد در صندوق‌های قرض‌الحسنه خانگی شرکت کردم.

ماهی ۲۰۰ هزار تومان به اجبار باید مانند قسط بانک پرداخت می‌کردم و هر ماه به جای خرج تراشی مجبور بودم پول قرعه‌کشی را کنار بگذارم.

وقتی بعد از چند ماه یک‌باره پول دستم آمد حیف دانستم خرج چیزهای بیپهوه کنم. این پول نتیجه چند ماه قناعتم بود.

نمی‌توانستم به راحتی هدر بدهم. این بود که با آن پول هر چند کم بود طلا خریدم.

نمی‌توانستم با این پول‌ها طلای کامل بخرم. به همین دلیل طلای دست دوم یا شکسته اندازه پولم خریدم.

این طرازیر زیانم مزه کرد و معناد وام‌های خانگی شدم.

حالا چند جا سپرده‌گذاری کرده‌ام و دلم نمی‌آید پول‌ها را الکی خرج کنم. من فکر می‌کنم آدم‌هایی مثل من که نمی‌توانند جلوی خرید کردنشان را بگیرند، بهتر است این راه را امتحان کنند. قول می‌دهم پشیمان نشوند.



اگر بروی و دلت چیزی خواست یا

باید افسوس بخوری یا شرم‌مندی فرزند را تحمل کنی یا باید بخری و آن قول و قرارهای مالی که با خودت گذاشته‌ای را فراموش کنی، اگر کسی برای پس‌انداز‌هایش اراده و هدف داشته باشد راحت می‌تواند از نیازهای غیرضروری بگذرد و خیلی جاها پا روی دلتش بگذارد